



## نکاتی پیرامون نهاد ها و "قانون اساسی" استعماری

درست از زمانی که روسی جنایتبار کودتای هفت ثور از نطفه فاجعه آفرین استعمار لجام گسیخته روسیه امپریالیستی، در سرزمین آزاده افغان زمین به ولادت نشست، بنا به الزامات اجتناب ناپذیر بیگانه پروری خود، به تلاش دیوانه وار تحقق اهداف و استراتژی های استعماری امپریالیسم روس از طرق گوناگون و با ابزار و وسایل متناقض دست زد. این تلاش های متعددالجوانب از طرف رژیم کودتا به سرپرستی مشاورین کارکشته روسی، برای به انقیاد کشیدن کامل سرزمین ما و به اسارت درآوردن مردم سلحشور و آزادیخواه ما، در تمام مجاری سیاسی-اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی کشور در جریان بوده است، و اکنون با اشکال فریبنده تری در جریان و در صدد تحقق است.

در طی هشت سالی که از هجوم ارتش غارتگر روسیه و جنگ ضد تجاوزی و قهرمانانه مردم ما علیه آن می گذرد، نه تنها خریطه های جنگی همیشه تغییر خورده و تجارب زیادی در دو جانب جنگ اندوخته شده است، که اطراف و جوانب متعدد جنگ نیز تغییر زیاد پذیرفته و متناوباً گاهی در بعد نظامی، زمانی در بعد سیاسی و فرهنگی و لحظاتی نیز در بستر مبارزه تبلیغاتی عمدگی پیدا کرده است. اگر چه این مسأله در درون مقاومت حرکت بطی داشته است، اما کاملاً مشهود و قابل لمس است.

مردم سلحشور و آزادیخواه کشور ما، با به دوش کشیدن ابزار قهر انقلابی، غرض سرنگون ساختن سیستم قدرت سیاسی استعمار روس، از خلال آزمون های خونین دریافته اند که آزادی از دست رفته شان را هیچ کسی نمی تواند سخاوتمندانه و مجانی برای شان به هدیه آورد. جز این که با به کار بردن هر چه بیشتر و جدی تر قهر انقلابی در مقابل قهر ضد انقلابی و استعماری و با سیستم ساختن جنگ آزادیبخش و عادلانه، در مقابل جنگ استعماری و غیرعادلانه از خلال و از طریق جنگ توده ئی طولانی که پروسه تکامل قیام به انقلاب است، آن را بدست آورند.

سوسیال امپریالیسم روسیه در طی هشت سال دست و پنجه نرم کردن با مقاومت دریافته است که به زانو درآوردن آزادیخواهان سنگر نشین افغانستان، از طریق به کاربرد قوه نظامی، ممکن نیست؛ لذا در پی تجزیه نیرو های مقاومت برآمد و قبل از همه "آشتی" با طبقات همذات با خود را که موقتاً در تقابل با آنها قرار گرفته بود، در افغانستان غرض استحکام بخشیدن پایه های طبقاتی- استعماری اش با قهر ضد انقلابی علاوه نمود تا بدین وسیله و با استفاده از شرایط نامساعد که رقبای غربی آن علیه مقاومت ملی- انقلابی ایجاد کرده اند، جنگ را در بعد سیاسی- اجتماعی آن بیش از پیش شدت بخشد. با بزرگسازای مواضع ارتجاعی، عقبمانده، وابسته و تهی از مضمون ملی و انقلابی که

نیروهای ارتجاعی مقاومت با آن زندگی می کنند، حقانیت را از آن خود جلوه دهد؛ و بدین طریق استعمار را قانونی و مشروع بسازد.

علاوَتاً ضرورت و ناگزیری هائی که روسیه امپریالیستی در ساخت و پرداخت درون حزبی و دولتی خود دارد، و آشفتگی وضع اقتصادی، سیاسی و اجتماعی که گرفتار آن است، توأم با باز شدن دهانه های آتشفشان در اقمار و مناطق نفوذ آن، باعث گردیده است تا با ابرقدرت دیگر - حریف جهانی اش - که در وضعیت سیاسی - اقتصادی مشابه با روس قرار دارد، دست به سازش های مؤقتی، تبانی ها و تقسیم مجدد مناطق نفوذ شان، در کره خاکی ما بزند؛ و از جانبی نیز رژیم دست نشانده آن در افغانستان با کنار زدن نسبی فئودالیسم از شرکت در قدرت و بیگانگی و تضاد آشتی ناپذیری که با کلیه طبقات و اقشار ملی جامعه ما دارد، فاقد هر گونه پایه اجتماعی - طبقاتی مطمئن و فاقد نفوذ اجتماعی قابل اطمینان برای استعمار می باشد، ناگزیر است تا سروری به عاریت سپرده شده را به خود که تا کنون با سر نیزه های خونچکان بادار غارتگر آن حفظ شده است، بعد از این در تبانی با ابرقدرت دیگر و در سازش با فئودالیسم از پا افتاده افغانستان حفظ نماید و با به راه انداختن نهاد های استعماری - فئودالی و در آشتی با فئودالیسم بومی و بخشیدن امتیازات به ابرقدرت رقیب، در پی نجات سیستم استعماری روس راه جوئی نماید.

تبانی طلبی ابرقدرت روسیه با امپریالیسم امریکا، غرض رفع بحران های درونی هر دو، اگر از دیدگاه خود روس ها به ارزیابی گرفته شود، "جل از آب کشیدن" در قضیه افغانستان، افغانی ساختن جنگ و باز ساختن زمینه سازش رژیم وابسته به روس با فئودالیسم بیگانه پرست افغانستان و بدین طریق قانونی و شرعی ساختن حاکمیت رژیم بی اراده خلقی - پرچمی در افغانستان است. که گام های زیادی در این زمینه به پیش برداشته شده است.

رژیم کودتا، از همان آغاز کودتای هفت ثور، و به ویژه "مرحله تکاملی آن" شش جدی، با وقاحت بی نظیر، سیاست ها و ابزار متناقضی را برای تحقق اهداف و استراتژی های ارباب خود به کار بسته است، تا مگر بتواند با به خاک و خون کشیدن افغانستان پیش بلد لایق؟! تا آبهای گرم و چاه های نفت برای روس ها گردد.

سیاست ها و ابزار متناقض رژیم کودتا از سرخ نمائی های کاذب و استعماری تا اسلام پناهی های مبتذل و دروغین و از کمیته های دفاع از انقلاب تا فئودال پرستی های ارتجاعی که همین اکنون رژیم با آن شب و روز می گذرانند، گستردگی و پهنا دارد که ضرورت به تشریح و توضیح آن نمی بینیم. ولی الزاماً ناگزیر هستیم تا مرور کوتاهی بر آن نهاد های استعماری نمائیم، که رژیم در سایه آن ها خود را پناه می کند و با این نهاد ها قانون استعماری را غرض دائمی ساختن استعمار و افغانی ساختن جنگ گویا طرح، تصویب و توشیح می نماید.

#### لویه جرگه ها، پیشینه و جایگاه تاریخی آنان:

ضرور نیست به گذشته های دور مراجعه کنیم، تاریخ دو صد سال اخیر کشور، به وضوح نشان می دهد هر لحظه ای که سران فئودال جامعه ما خواسته اند، قدرت متمرکز و جابر فئودالی را در قالب "امارت" ها و سلطنت ها غرض سرکوب و چاپیدن بیش از پیش مردم ما به میان آورند، کوشیده اند تا کلیت نمایندگان سیستم ملوک الطوائفی را نه تنها در تعیین "امیر" کل که در تقسیم مراتب قدرت سیاسی، سهمیم بسازند؛ و برای چنین امری، تمام نمایندگان سیستم فئودالی را از گوشه و کنار کشور در گردهمائی هائی تجمع بخشیدند که نام آن را "لویه جرگه" گذاشته اند؛ و این جرگه ها بنا به طبیعت خود، ستم و بیدادگری را از طریق فیصله هائی در قالب "نظامنامه ها"، "قوانین" و "مقررات" شرعی، قانونی و گویا قابل احترام برای همه ساخته اند.

قانون نامه های امیر عبدالرحمن که از طریق جرگه های فرمایشی تدوین یافت، چیزی جز قانونی و شرعی ساختن جنایت های امیر فتودال، که توانسته بود قدرت سیاسی را ماهرانه در انحصار خود و خانواده خود قرار دهد، نبود. لویه جرگه های بعدی نیز اکثراً در خدمت منافع قدرت های حاکمه فتودالی بوده و رابطه ای با منافع توده ئی و یا منافع تاریخی ملت نداشته است، اگر چه اکثراً با تحریف تاریخ اکنون از آنها به نام فیصله های تاریخی و ملی یاد می شود.

از این جهت است که باید گفت، "جرگه ها" و "لویه جرگه ها"ی گروه های حاکم که این همه سر و صدا و استفاده جوئی از آن رایج گشته است بنا به ترکیب و ماهیت طبقاتی اش اکثراً دارای محتوی و مضمون مردمی، ملی و انقلابی نبوده و نیست؛ و تا زمانی که ماهیت و مضمون طبقاتی آن از ریشه تغییر نخورد و ترکیب آن ملی و توده ئی نگردد، و جهت گیری آن علیه امپریالیسم و فتودالیسم مشخص و مبرهن نشود، نمی توانند دارای این خصلت باشند. چه همیشه این تجری جریان داشته است که ضد خلق به نام خلق دستورنامه ها و آئین نامه های غارت مردم را از جرگه های فتودالی بیرون آورده اند تا بیش از پیش به تاراجگری مردم پردازند و بیشرمانه سند چپاول گری ها را اصول و قوانین استخراج شده مبتنی بر سنت تاریخی جامعه ما جا بزنند.

آنچه از همه جالب تر و فاجعه بار تر است، زنده شدن این سنت بازی توسط امپریالیسم روس و رقبای ارتجاعی آنست که طی چند سال اخیر با انواع و اقسام شگرد ها برپا گردیده و یا زمینه های آن را مساعد ساخته است. رژیم کودتا که سیاست "آشتی" با فتودالیسم را به شدت و دقیق دنبال می کند، نهاد های کهن ارتجاعی را برای همداستانی با فتودالیسم "آزرده خاطر" دقیقاً نشانه گیری کرده و از طریق چنین نهاد هائی می خواهد "یار قدیمی" را دلجوئی کند؛ و پس از مهیا ساختن زمینه های ابتدائی آن، اکنون از دائر شدن موففانه؟! این سنت تاریخی؟!، باد به گلو می اندازد و ثمره استعماری آن را- که همانا قانون اساسی استعمار باشد- نیز به دست آورده است.

درک این واقعیت علمی- تاریخی که امپریالیسم، بدون فتودالیسم در کشور های مستعمره، نیمه مستعمره و نیمه فتودالی پایگاه اجتماعی گسترده دیگری ندارد و فتودالیسم نیز، بدون وجود و حمایت امپریالیسم نمی تواند، ضمانتی برای بقای خود داشته باشد؛ ما را هدایت می کند که بگوئیم دائر شدن "لویه جرگه ها" توسط امپریالیسم روسیه و رژیم مزدور آن به عنوان قرارگاه مشترک فتودالیسم و رژیم مزدور، در واقع هر دو طرف به ظاهر از هم جدا مانده را در یک ارگانیک واحد- که همانا وابستگی به امپریالیسم و بیگانگی با منافع مردم، تاریخ و سرنوشت آنها باشد، جمع کند؛ و در ضدیت با خلق و تاریخ قرار می دهد. "آشتی طلبی" های روس و تمایل فتودالیسم به سازش، از ناگزیری های اجتناب ناپذیر هر دو جانب سرچشمه می گیرد و به سرمنزل واحد منتهی می شود.

### "لویه جرگه" استعماری و جایگاه ملی- طبقاتی آن:

امپریالیسم غارتگر روسیه که بر زمینه عقب ماندگی تاریخی کشور ما- که محصله نقش ویرانگرانه استعمار و کهنه پرستی بی حد و مرز ارتجاع داخلی ما بود- همراه با ناگزیری های سیستم امپریالیستی روسیه و اوضاع مساعد بین الملل دست به تجاوز علیه حاکمیت ملی و تمامیت ارضی ما زد، تصور میکرد که حاکمیت استبداد سیاه شرقی، همه چیز را در افغانستان، از ریشه خشکانیده است و به موازات سرکوب مستمر و دائمی که علیه خلق افغانستان به کار می گیرد، میتواند، با سرخ نمائی های کاذبانه، توده های میلیونی را در دام پروژه های استعماری و نهاد های بیگانه پرستی، اسیر سازد و بدین ترتیب جنبش های ضد استعماری و نهضت های ملی و انقلابی را به تدریج از توده ها تجرید نموده و سرکوب و محو نماید.

منطق استعماری امپریالیسم روس همانند سلف عبرت نگیر آن-انگلیس و ... نقش توده های میلیونی مردم و عشق آنان را به آزادی که در طول تاریخ برای آن مجنون سنگر ها بوده اند، به هیچ گرفت و با اشتهای سیری ناپذیری که در غارت گری داشت، در تلاش یکدست ساختن کامل اقتصادی، سیاسی و اجتماعی جامعه ما به سود استعمار برآمد. درست از این جا بود که دیکتاتوری فاشیستی تک حزبی را بر بنیاد اقتصاد سکتور دولتی- که همان سکتور روسی است، به زور برچه می خواست تحمیل نماید. اما سیر رخداد ها و مقاومت شگفت انگیز مردم او را درس عبرتی داد که اکنون هر کس می تواند آن را با چشمان باز مشاهده نماید.

امپریالیسم غارتگر روسیه پندار گرایانه "حزب دموکراتیک خلق افغانستان" را با مجموعه دستگاه های اداری، دولتی، نظامی و ... آن، برای خوشخدمتی ها و وطن فروشی ها، کافی دانسته و شدت و پهنای توحش را تا آنجا عمق و گسترش داد که حتی متحد اصلی خود- فئودالیسم افغانستان- را نیز آزرده خاطر ساخت. ولی با گذشت زمان متوجه گردید که شدت بیگانه زدائی و روح سلحشور وطن پرستی در درون جامعه افغانستان، فرا تر و عمیق تر از درجه ایست که روس ها در فشار سنج های خود به ارزیابی گرفته بودند، و بالخاصه پس از آن که ماشین غول پیکر نظامی روسیه در تقابل با اراده آزادیخواهانۀ مردم افغانستان به زانو درآمد. روس ها ناگزیراً به سراغ یار قدیمی خود (فئودالیسم کهنه کار افغانستان) برآمدند.

طرح "آشتی ملی" روس ها، در افغانستان جز باز کردن دروازه های دلجوئی و امتیاز بخشیدن برای فئودالیسم چیزی دیگری نبوده و نیست؛ و نجیب روسی، با صراحت اعلام داشته و می دارد که کمپرادوریسم روس و فئودالیسم خزیده در "مقاومت" برادران تنی هم اند و نباید میان این دو برادر، برادرکشی جریان و ادامه پیدا کند؛ و در بعد خارجی خود، دعوتی است از فئودالیسم و جناح ارتجاعی وابسته مقاومت، تا سر در قدم های امپریالیسم روسیه بگذارند؛ تا جهان وطنیت استعماری- ارتجاعی، مصداق واقعی پیدا کند. چنین است که رژیم کودتا به استشارۀ بادارغارتگر خود، برنامه عاجل "آشتی ملی؟"، "لویه جرگه" و "شورای ملی؟" را غرض جلب و جذب فئودالیسم در نهاد های استعماری و شرکت دادن آنان در دولت روسی، برای قانونی ساختن استعمار روی دست گرفت. جبهه "پدر وطن" "بیرک خان"، از همان آغاز چیزی جز اصطبلی که در آن خرس روسی را با خوک افغانی هم کاسه بسازد، نبود. ولی شرایط این هم آخوری در آن زمان به طور کلی مهیا نگردید و این چانس هم کاسگی نصیب (نانجیب) مزدور و تسلیم طلبان مقاومت گردید.

تعریفی که رژیم مزدور از "لویه جرگه" ارائه می کند و حدود ترکیب آن را در "قانون اساسی؟" خود تعیین می نماید، به روشنی نشان می دهد که این گونه "جرگه ها" و "لویه جرگه ها؟" و فیصله ها و قوانین مصوبه آنان، هیچیک دارای ماهیت و مضمون ملی نیست و یکسر در خدمت استعمار روس و در راستای تحقق اهداف و استراتژی های آن قرار دارد.

ماده (۶۶) قانون به اصطلاح اساسی رژیم مزدور روس چنین فرمان می دارد:

"لویه جرگه متشکل است از: اعضای شورای ملی، والیان و شاروال کابل، اعضای شورای وزیران، اعضای ستره محکمه، لوی خازنوال و معاونان او، اعضای هیئت اجرائیه جبهه ملی، شخصیت های برجسته سیاسی- علمی، اجتماعی و روحانی که بر اساس پیشنهاد دارالانشای جبهه ملی توسط رئیس جمهور تعیین می شود".

کافی است تا به فهرست اسامی ترکیب فوق نگاه کنیم تا دریابیم که "لویه جرگه" روس در ترکیب خود مجموعه سران خودفروخته، مزدور، وطن فروش، قاتل و جانی را دارد، که در طی نه سال گذشته بیش از یک و نیم میلیون

هموطن ما را از دم تیغ کشیده اند، و پنج میلیون آوارهٔ افغان نتیجهٔ شهکار جنایت و گناه آنان است. حتی اگر برای یک لحظه قبول کنیم که "لویه جرگه" در شرایطی که قدرت خارجی استعمارگر آن را هدایت و کنترل می کند، می تواند خصلت ملی داشته باشد. آیا مجموعهٔ عناصر بیگانه پرست با تمام بار جنایاتی که به دوش دارند، می توانند نمایندگان واقعی مردم افغانستان باشند؟ نه و هرگز نه!

اعضای شورای ملی کیانند؟ وطنفروشان بی غیرتی که سرزمین ما را به ویرانه تبدیل کرده اند. والیان و شاروال کابل کیانند؟ سگان بوی کش غارتگر خارجی که شب و روز وظیفه ای جز آدم ربائی، بوی کشی، خانه پالی و... ندارند! اعضای شورای وزیران کیانند؟ سردمداران رژیم کودتا، مزدوران منتخب امپریالیسم روس و فرماندهان جنایت بزرگ تاریخی کودتای هفت ثور در کشور ما!

اعضای ستره محکمه کیانند؟ قاتلین مجموعهٔ هموطنان اسیر ما که توسط فتوای جنایتبار این نهاد استعماری به اعدام سپرده شده اند؛ و تائید گران شکنجه، تجاوز و هتک حرمت و ناموس توسط امپریالیسم روس علیه مردم! لوی خارنوال و معاونان او کیانند؟ شکنجه گران و قاتلین خلق ما و.... اعضای هیئت اجرائیهٔ جبههٔ ملی کیانند؟ تسلیم طلبان خودفروخته و توطئه گران بزرگ علیه منافع مردم به پاخاستهٔ کشور ما!

و سر انجام، آن شخصیت های علمی، سیاسی-اجتماعی که جناب رئیس جمهور روسی انتخاب می کند، کیانند؟ عناصر و شخصیت هائی که در وطنفروشی، بی غیرتی و... شخصیتی در نزد روس ها گشته اند.

بدین ترتیب فکر نمی کنیم جای حرف باقی باشد که باز بر ترکیب و موضع طبقاتی، ملی "لویه جرگه" و دیگر نهاد های استعماری مکث کنیم. واقعیت تلخ، روشن و آفتابی این است که امپریالیسم روس می خواهد پل پیوند میان کمپرادوریسم وابسته به خود و فئودالیسم کهنه کار جامعهٔ ما برقرار سازد و با همدستی این دو طبقهٔ ستمگر، حاکمیت امپریالیستی را در جامعهٔ ما جاویدانی نماید تا با وحدت ضد انقلابی این دو طبقهٔ ستمگر (فئودالیسم و کمپرادوریسم) و در تحت کنترل داشتن هر دو بتواند به اغوای خلق های جهان و ستم بر مردم افغانستان بپردازد. چنین است که باور داریم "لویه جرگه" دائر شده در کابل دارای خصلت غلیظ استعماری، در تضاد با منافع تاریخی و انقلابی ملت ما، و در راستای ستراتیژی امپریالیسم روس قرار دارد؛ و با مردم و منافع آن بیگانه است.

#### ماهیت و مضمون طبقاتی به اصطلاح "قانون اساسی" رژیم کودتا:

رژیم مزدور سوسیال امپریالیسم روسیه، مدت ها قبل از طریق نهاد های استعماری ارباب غارتگر خود به اصطلاح طرح قانونی را تدوین کرد که بر آن نام "طرح قانون اساسی جمهوری دموکراتیک افغانستان" گذاشت و در "لویه جرگه" نام نهاد و استعماری، این طرح را گویا به رأی گیری هم گذاشت و با بگو مگو های مضحک و حذف و تعدیل کاملاً محدود، پس از توشیح رئیس جمهور صادراتی، آن را "قانون اساسی افغانستان" اعلام نمود.

از آن زمان تا کنون قضایای زیادی شکل گرفته و در حال شکل گرفتن است. چه رژیم کودتا و چه بادار امپریالیستی آن، در تلاش برآمده اند تا مجموعهٔ جنایات و حرکات اسارتبار و تباهی آور خود را قانونی جلوه دهند؛ و از طرفی ستون پنجم ارتش اشغالگر در میان مقاومت و در میان مهاجران عامدانه در تلاش اند تا بر خوبی و بدی مفادات قانون اساسی رژیم بحث هائی ب راه بیندازند تا اگر بتوانند محتوا و مضمون واقعی آن را از دیده ها پوشیده نگه دارند و رژیم کابل را قانونی؟، مسلمان؟ دموکراتیک؟ انترناسیونالیست؟ وطن پرست؟ و... جلوه دهند.

تجارب گرانبهای انقلابات پیروزمند مردمان ستمکش جهان و جنبش های آزادیبخش خلق های مستعمره، نیمه مستعمره و نیمه فئودالی به کرات به اثبات رسانیده است، که مطالعهٔ قوانین و نظامنامه های سیاسی-اجتماعی دولت

ها، اگر جدا از خصلت و ماهیت طبقاتی آنان به ارزیابی گرفته شود، همان طریقت ارتداد پسندی و گمراهی است، که اکثریت وسیع از شیادان و واپس گرایان تاریخ به آن اشتغال داشته و دارند. چه قوانین جوامعی که تا کنون بشریت به خود دیده است، جز ابزار تحمیل ارادهٔ یک طبقه بر طبقات دیگر و یا عکس آن چیزی دیگری نبوده است؛ و ما در تجربهٔ تاریخی جامعهٔ خود به کرات شاهد بوده ایم که قوانین تا کنون به عنوان اصول معین ستمگری و ستم گستری طبقات حاکم بر طبقات و اقشار ستمکش و استثمار شوندهٔ جامعهٔ ما عمل کرده است، و قانون گرائی که همیشه ورد زبان طبقات ستمگر و پادو های بی معاش و با معاش آن بوده است، و معمولاً از جانب طبقات حاکم ستمگر عنوان می شود، در واقع دعوتی است به تسلیم طلبی که قدرت حاکم از محکومان به عمل می آورد، و هر گاهی که این قانون گرائی به عنوان یک مرض خود فراموشی و مسخ شدگی در میان طبقات محکوم جامعه ره باز کرده است، جز سجود و تسلیم و تبدیل گشتن به لشکر ستم و استبداد چیز دیگری ارمغان نداشته است.

در شرایط کنونی که ساخت اقتصادی-سیاسی جامعهٔ ما یک ساخت مستعمره و نیمه فئودالی است و رژیم بیگانه پرست و خائن به مصالح و منافع آتی و آتی جامعه بر سریر حاکمیت تکیه زده است؛ و ارتش ۱۱۵ هزار نفری امپریالیستی روسی حافظ منافع خود و رژیم دست نشاندهٔ خود است، اساساً نمی توان از طرح و تدوین قانون اساسی ای حرف در میان آورد که نمایندگی از ارادهٔ ملت ما نماید، چه قانون اساسی، در حقیقت سند و وثیقهٔ ملی باید باشد که ملت از بند رسته، برای چگونگی ساخت و پرداخت سیاسی-اجتماعی خود، با ارادهٔ مختار، دور از محیط اختناق و کشتار به وجود می آورد؛ و آن را سر لوحهٔ بهروزی و بهزیستی خود می سازد. (تأکید از خروش رعد)

اما آن چه در وطن ما می گذرد، بیانگر وضعیت کاملاً متضاد دیگری است، ارتش بیگانه و جنایتکاری حیات خلق ما را در زیر مهمیز خود خورد کرده است، و قدرت حاکمهٔ سیاسی نه تنها از آن ملت نیست، که به دشمن قسم خوردهٔ مردم بدل گشته و رژیمی است صادراتی که همراه با تجاوز تانک های روسی و توسط آنان به قدرت رسیده است. نصف کامل جمعیت کشور ما، دور از خانه و کاشانهٔ شان چه در دیار های غربت و چه در داخل افغانستان، به سر می برند. ارادهٔ آزاد و مختار، فقط می تواند با زبان گلوله وجود داشته باشد و اساساً ارادهٔ همان شلیک مسلسل هاست و بس؛ پس چگونه می توان از تدوین و تصویب و یا طرح قانون اساسی صحبت به میان آورد که از آن ملت و مردم و برای منافع آتی و آتی آنان باشد؟

واقعیت های تلخ و خونین حاکی و گویای این مسأله است که ملت افغانستان هیچ گونه سهم و نقشی در این قانون بازی ها ندارند، و فقط می توانند در سرنگونی رژیم و از این طریق در نابودی کلیه کهنه ترند های آن بیشتر و جدی تر اراده نمایند.

قانون اساسی ای که "لویه جرگه" استعماری روس آن را به تصویب رسانیده، نه در جهت خواسته ها و اهداف آتی و آتی جامعهٔ ما، که بعکس آن قرار دارد. جامعهٔ ما به آزادی ضرورت دارد و ده سال کامل است که مردم پا برهنهٔ این دیار برای آن می رزمند، ولی قانون اساسی استعمار، سیستم استعماری را قانونیت می بخشد و مردم را به تسلیم دعوت مینماید.

مردم سلحشور و آزادیخواه افغانستان در طی ده سال گذشته، مسلحانه قیام کرده و قربانی های بزرگی را پذیرا شده اند تا سیستم استعماری را واژگون سازند و به استقلال کامل برسند. ولی قانون اساسی، سیستم استعماری را نه تنها

ابقاء که تحکیم می‌بخشد و منکر تجاوز امپریالیسم روس و موجودیت این سیستم استعماری در وطن ماست. (تأکید از خروش رعد)

مردم افغانستان سوگند یاد کرده اند که تا محو کامل رژیم روسی در افغانستان سلاح بر زمین نگذارند. ولی آنها چگونه قانون اساسی استعماری رژیم روسی را به رسمیت می‌شناسند که به دستان این رژیم پی ریخته می‌شود. مردم افغانستان در طی ده سال کامل برای آزادی و آزاده گی بزرگ ترین حماسه قرن را سروده اند، ولی قانون اساسی استعماری، آنها را به بردگی ابدی دعوت می‌کند و.... چنین است که طرح قانون اساسی رژیم مزدور هیچ قرابتی با خواسته ها و اهداف اساسی فوری و آتی جامعه ما ندارد و نمی‌تواند دارای هیچ مشروعیتی باشد.

مضمون طبقاتی "قانون اساسی" با جهت گیری طبقاتی آن - که خدمت به رژیم بی اراده و صادر شده از خارج است، مطابقت کامل دارد؛ و از آن جایی که این رژیم جز پرده استتار بر چهره تجاوز امپریالیسم روسی چیزی دیگری نیست، "قانون اساسی" آن طبیعتاً چنین هدفی را دنبال می‌کند تا توحش و ویرانگری استعماری را از انظار بپوشاند.

خصلت ضد ملی "قانون اساسی" استعمار، از مضمون طبقاتی آن ناشی گردیده و در تضاد خونین و آشتی ناپذیر با تمامی طبقات و اقشار ملی جامعه ما قرار دارد که در مرحله کنونی نیروهای اساسی انقلاب ملی-دموکراتیک جامعه ما را می‌سازند.

#### اهداف و جهت گیری قانون اساسی رژیم:

اساسی ترین هدفی که رژیم از مجموعه تقلاهای خود و در رأس آن، "قانون اساسی" دنبال می‌کند، حقانیت بخشیدن کودتای هفت ثور و "مرحله تکاملی" آن، شش جدی است. در این قانون نوشته اند که:

"تحولات انقلابی و مترقی که در طی سال های آخر در کشور ما صورت گرفته، شرایط مساعد را جهت نیل به اهداف عالی، شکوفائی وطن و خوشبختی مردم فراهم ساخت و...". ماشاء الله!

ضرورت به تفسیر ندارد که منظور رژیم از "تحولات انقلابی و مترقی" که "شرایط مساعد را جهت نیل به اهداف عالی" فراهم ساخته است، همان فاجعه کودتای هفت ثور و مرحله تکاملی آن- تجاوز عریان و گستاخانه ارتش امپریالیسم روسی- در شش جدی به کشور ماست.

این که رژیم جرأت نمی‌کند از کودتای هفت ثور و مرحله تکاملی آن به اسم یاد کند، ضرورت سازش با فئودالیسم ناراضی است که در مقاومت برونمرزی سازمان یافته است، تا پیوستن این یاران قدیمی را به اردوی روسیه دچار اشکال نسازد.

رژیم مزدور به استشاره و کارگردانی ارباب غارتگر خود تلاش می‌ورزد تا از یک طرف فاجعه ده ساله را گامی در جهت "شکوفائی وطن و خوش بختی مردم" جلوه دهد، و از طرف دیگر تجاوز ارتش غارتگر روسیه را کمک انترناسیونالیستی، برای ازدیاد "خوش بختی" های مردم معرفی نماید، تا از این طریق بتواند هم سند(?) برائت از محکمه تاریخ کمائی کند و هم دست باز تری برای جنایات بعدی داشته باشد.

علاوه بر آن، منظور رژیم از بازی این چنین مضحک، پیدا کردن راه حل عملی سازش با فئودالیسم است، تا بتواند در معرکه جنگ سرتاسری از تنهائی برآید- البته وقتی که از فئودالیسم کهنه کار و سازش طلبی های آن با رژیم و

عکس آن یاد می کنیم، منظور ما نه فقط فنودالیسم سازمان یافته و وابسته به غرب، که مستبدین محلی هم است که بنا به خصلت تاریخ زدگی و بی کفایتی مفرط، بازاری در غرب پیدا نتوانستند. امتیاز بنیادی که رژیم بر رغم سرخ نمائی های اولیه خود، برای این دسته از مالکان فنودال در قانون اساسی قید می نماید، چنین است:

ماده (۳۰): "استملاک طبق قانون، تنها به مقصد تأمین منافع عامه در بدل عوض عادلانه و قبلی صورت می گیرد." و یا:

ماده (۲۳): "دولت حق مالکیت دهقانان و سائر زمینداران را بر زمین مطابق قانون تضمین می نماید." با یک نگرش سطحی و اجمالی درمی یابیم، که برای رژیم کودتا، استحکام بخشیدن بنیاد های سیاسی- اجتماعی استعمار اولویت بیشتری کمائی کرده است؛ چه ذوب شدن فرآورده های صنعتی روسی و تبدیل ساختن کشاورزی کشور به مزرعه مواد خام مورد نیاز مؤسسات غول پیکر و تولیدی امپریالیسم روس که در آغاز کودتا، عمده و اساسی می نمود، اکنون به پهلوی دیگری افتیده است که مزرعه را با مالک باید تصاحب نمود و شرایط کلی سیاسی- اجتماعی را برای بقاء دیرپای استعمار مهیا کرد و.... سومین هدف، جلب اعتماد بین المللی و گستردن دام اغواگری ها در بیرون و درون کشور است.

رژیم مزدور، همان طوری که در درون جامعه و مردم ما کاملاً تجرید شده و تمامی طبقات و اقشار ملی جامعه علیه آن به پا خاسته اند، در سطح بین المللی نیز در وضع مشابهی قرار دارد و از مجموعه مجامع بین المللی به دور است؛ بیش از ۸۰٪ دولت های جهان آن را به رسمیت نمی شناسد، از عضویت در سازمان کشورهای اسلامی اخراج گشته و در کنفرانس کشورهای غیرمنسلک کاملاً تجرید شده است؛ و جز تأیید روسیه و اقمارش هیچ پشتوانه و مؤید دیگری ندارد. این وضع نابسامان، رژیم را بر آن واداشته است تا در پوشش تبلیغات وسیع اوضاع را به نفع خود تغییر بدهد، و برای این منظور ناگزیر از شگرد های خنده آوری است، که با پیشینه تاریخی آن سازگار نیست. رژیم حاضر است تا نام متناقض با ماهیت خود را هم تغییر بدهد؛ و به اسلام پناهی به عاریت گرفته شده از ارتجاع داخلی پناه می برد و از "پیروی از اساسات دین مبین اسلام، حفظ و غنای موارث نهضت مشروطیت" که در تناقض با آن قرار دارد، باد به گلو می اندازد و "جمهوری دموکراتیک افغانستان؟" را به "جمهوری افغانستان" عوض می نماید تا اگر بتواند قناعت مخالفان متعصب را با تضادی که ارتجاع برآشفته داخلی با دموکراسی و آزادی دارد، فراهم نماید. البته این ذهنیت نیز وجود دارد که روس ها و رژیم خلقی- پرچمی به نام "دموکراسی" آن قدر جنایت آفریدند که اکنون ذهنیت عامیانه، "دموکراسی" و "انقلاب" را توحش و ویرانگری معنی می کنند و "دین افغانستان، دین مقدس اسلام است." پس از به خاک و خون کشیدن مسلمانان کشور بیشرمانه، اعلام می نمایند: "قدرت دولتی در جمهوری دموکراتیک افغانستان به مردم تعلق دارد"، اما اگر مردم نخواهند که قوای بیگانه بر تمامیت ارضی شان تجاوز کند، غلط می کنند! کشور شورا ها (!؟) می تواند در افغانستان حکومت کند! مردم وظیفه دارند، تا از لشکرکشی روس ها تشکر کنند! ولی حق ندارند علیه آن بجنگند. اگر چنین شد، به اشرار مبدل می شوند؟

"افغانستان کشور غیرمنسلک بوده و در پیمان های نظامی شامل نمی شود و تأسیس پایگاه های نظامی خارجی را در قلمرو خود اجازه نمی دهد." بیشرمانه تر از این یاوه گوئی ها چه می تواند باشد. "افغانستان کشور غیرمنسلک است؛ ولی توسط روس ها در عمل و نظر هدایت، اداره و کنترل می شود." در پیمان های نظامی شامل نمی شود؛ ولی پیمان نظامی ورشو مجاز است تا افغانستان را به زور اشغال کند و آن را در خود منحل بسازد! رژیم



مزدوری را از آن طرف دریای آمو به آن صادر کند، و بعد هم "قانون اساسی" برای مستعمره ساختن دائم و کامل آن تدوین نماید.

و در اخیر اعتراف صریح رژیم را مشاهده می کنیم که "پایگاه های نظامی را در قلمرو خود اجازه نمی دهد؛ ولی پکت ورشو می تواند به زور وارد قلمرو او شود و آنی که زور دارد، حق نیز از آن اوست (!؟!) و می توان ده ها اهداف تاکتیکی و فوری دیگری را در پهلوی این اهداف ستراتیژیک عنوان کرد.

بدین ترتیب مشاهده می کنیم که رژیم با ارائه طرح های اغواگر که مطابقت کامل با مضمون و محتوای طبقاتی اش و اهداف ستراتیژیک ارباب آن دارد، می کوشد، تا از یک طرف در بُعد داخلی، از طریق اغواگری و فریبکاری پایه و نفوذ اجتماعی جست و جو کند و فتودالیسم را مانند همیشه با خود شریک جرم بسازد؛ و از طرف دیگر، در بُعد خارجی، از طریق دادن امتیازات برای رقبای خود و ارباب خود، آبروی از دست رفته را کمائی کند.

"قانون اساسی" رژیم مزدور که به خاطر دستیابی به مصالحه استعماری- ارتجاعی تدوین و توشیح گردیده است، برای آن که امتیاز به قدرت های بیگانه و ضمانتی به سرمایه گذاری های آنان داده باشد، اعلام می کند: "دولت به منظور رشد اقتصاد ملی، سرمایه گذاری خارجی را در جمهوری دموکراتیک افغانستان اجازه داده و طبق قانون تنظیم می نماید". ولی نمی گوید که دولت جرأت ندارد تا "قوای دوست؟!؛" غارتگر را از چور و چپاول و غارت دارائی های ملی افغانستان منع نماید. چه در آن صورت مناسبات، روحیه و اخلاق جهان وطنی روسی خراب می شود و دولت نمی تواند مسؤولیت و عواقب این خرابی را به دوش بکشد. چه تاریخ شاهد است که خرس روسی به چوچه گشی عادت دارد و نشود توشیح گر "قانون اساسی" را به دنبال "تزارمل" و اسلاف آن بفرستد.

هدف دیگری که رژیم از این بازی مضحک دنبال می کند، قانونیت بخشیدن به استعمار و حاکمیت رژیم و جست و جوی آبروی از دست رفته ارباب غارتگر خود است.

فشار اذهان جهانی بر تجاوز امپریالیسم روسی در افغانستان و عدم قانونیت و مشروعیت رژیم دست نشانده آن در کشور، تا کنون یکی از پاشنه آشیل های خطرناک رژیم و ارتش غارتگر روسیه بوده است؛ و اکنون امپریالیسم روسی مذبحخانه در تلاش برآمده تا خاک به چشم جهانیان و مردم افغانستان بپاشد، و با سرهمبندی معاملات، توافق و تبانی ها، هر طوری شده، رژیم کابل را در سطح جهانی به رسمیت بشناساند؛ و با داشتن چنین برگه ای، در آینده دست خود را بیشتر از پیش در کشتار خلق ما باز نگه دارد، تا در تجاوزات بعدی دارای چنین ضعفی نباشد.

و سرانجام رژیم تلاش می ورزد تا داعیه کاذب عنوان شده از جانب ارتجاع خیره سر، مقاومت را که جنگ در افغانستان صرفاً برای اسلام است، نه برای وطن و آزادی؛ و جهاد، جهادی است اسلامی، از دست آنان برآید؛ و با قبول کاذبانه دین اسلام، به عنوان دین افغانستان و تنظیم مجموعه قوانین و مقررات اجتماعی بر پایه اساسات اصول اساسی اسلامی - که این نیز دروغی بیش نیست - ایجاد پوهنتون اسلامی (?). حزب اسلامی (?) و... می خواهد به یک نیرنگ "به اصطلاح" اپوزسیون ارتجاعی خود را از میدان، بدر کند. که در این رابطه موفقیت های نسبی نیز کمائی کرده است. اما آنچه از دید علمی و انقلابی نمی تواند پوشیده باشد، استعمار به هر رنگی که آرایش نماید، باز همان استعمار است. سرخ نمائی کاذب دیروزی با اسلام نمائی های امروزی در اساس خود دارای هیچ تفاوتی نیست. هر دو بر معتقدات، وطن و آزادی ما مهر اسارت می زند؛ و نمی تواند برای خلق ما آزادی به ارمغان بیاورد. مردم افغانستان، آزادی کامل شان را بدون هیچ گونه تردیدی سرانجام به چنگ خواهند آورده و مجموعه تقلال های رژیم را با خود آن یک جا نابود خواهند کرد.

از آنچه گفته آمدیم، می شود چنین نتیجه گرفت که اهداف و جهت گیری قانون اساسی رژیم، با خصالت و ماهیت آن دارای تطابق کامل است؛ و هدف اساسی رژیم استحکام بخشیدن به پایه های لرزان استعمار روسی در افغانستان، قانونیت بخشیدن آن، مشروعیت بخشیدن برای خود رژیم و مهیا کردن زمینه سازش با فئودالیسم افغانستان، غرض سرکوب، غارت و چپاول بیش از پیش خلق ما، می باشد.

آنچه به عنوان خاتمه بحث باید به یادآوری گرفت، اینست که: نه قانون اساسی استعماری، نه "آشتی ملی" رژیم و نه هم توافقات ژنو، هیچ کدام به خواست های بحق مردم ما پاسخ نمی دهد و بهای خونهای ریخته شده شهدای ما نیست، و اوضاع جامعه را بهبود نمی بخشد، بلکه اوضاع کاملاً در جهت رشد و وخیم شدن خود حرکت می کند. رژیم کودتا و استعمار روسی، همان رژیم و استعماری است که پس از کودتای هفت ثور و ۶ جدی به میان آمد و خلق ما علیه آن به پا برخاست، و مقاومت دلیرانه خلق ما برای آزادی به طوفانی ترین قله خود رسیده است و هنوز تا به سر منزل آزادی رسیدن فاصله های زیادی وجود دارد. نه آن طرف دریای آمو رفتن ارتش اشغالگر، نه "لویه جرگه"، نه "قانون اساسی" و ... هیچ یک نمی تواند با حاکمیت رژیم های وابسته و مزدور، ابتدائی ترین خواست اساسی خلق ما را بر آورده سازد! زیرا اساسی ترین و ابتدائی ترین هدف مردم ما بر انداختن سیستم استعماری امپریالیسم روسی با تمام دم و دستگاه آن از افغانستان و بنیاد کردن کشور آزاد، مستقل و متکی به خود است. آنچه به عنوان غوغا های امپریالیستی در تحت عناوین گوناگون از جانب رژیم عنوان شده است، کلاً در راستای هدف گیری استعمار و به انقیاد کشیدن کامل کشور ما قرار دارد، و به هیچ صورتی نمی تواند، قانونیت و مشروعیت داشته باشد

خلق افغانستان در طی ده سال گذشته از آزمون های بزرگی موفق بدر آمده است و یقیناً از آزمون جدیدی که در پیش پای آن قرار گرفته، نیز موفق بدر خواهد شد.

مردم، آزادی می خواهند و می دانند که این آزادی، فقط توسط مبارزه، کار و پیکار شان به وجود خواهد آمد. آنها در تجربه دریافته اند که آزادی هدیه نمی گردد؛ بناءً از اساس با صلح غیرعادلانه، آشتی جوئی های استعماری، قانون سازی های استعماری، در تضاد آشتی ناپذیر قرار دارند. روزی که مردم افغانستان دور از فضای جبر و زور، و فارغ از نظارت و حاکمیت بیگانه، به دور هم با معیار جدیدی (نه ارتجاعی و کهنه) جمع شوند؛ و اصول اساسی زندگی اجتماعی را در سرزمین نیاکان شان با آگاهی و اراده آزاد پی بریزند، دور نخواهد بود. تا آن روز به پیش.

برگرفته از: شماره هفدهم، سال هشتم، دوره سوم (جوزای ۱۳۶۷ش / می ۱۹۸۸م) نشریه "ندای آزادی" ارگان نشراتی "سازمان آزادیبخش مردم افغانستان (ساما)"

بازتایپ و ارسال: آرمان

۱۷ جون ۲۰۲۳